



# رقصی چنین میانه میدانم آرزوست!

■ مهدیه آرابی

مدیر ارتباط با جامعه، مجتمع آموزشی جوادالائمه (ع)



طراحی آموزشی برنامه‌ای است که تا حد ممکن کلاس را برای خلق یک یادگیری مؤثر و ماندگار آماده می‌کند. مهم‌ترین چراغی که باید در این مسیر روشن شود تا مسیر یادگیری را نمایان سازد، یافتن نیاز است؛ دانش‌آموز چه می‌خواهد؟ به چه علاقه‌مند است؟ چگونه می‌تواند یاد بگیرد؟ پرسش‌هایی از این دست، مسیر طراحی را مشخص می‌کند. برآوردن نیاز، کودک را برای حضور در فرایند یادگیری طراحی شده بر می‌انگیزاند و تأثیرگذاری آن یادگیری را نیز بیشتر می‌تواند به شروع خوب در کلاس کمک کند. گاهی کودک نیاز به رهاشدن دارد. رهاشدن از واگویی‌های ذهنی که او را به خاطر متوسط بودن سطح دانش از سایر همکلاسی‌هایش جدا می‌کند؛ رهاشدن از نیمکت‌هایی که او را به زمین پیچ‌وپرچ می‌کنند؛ رهاشدن از ترس عالی نبودن و... اینجا مربی تصمیم می‌گیرد تا سنگ بنای طراحی را با یک شروع خوب در همه‌مهمه هدفمند موسیقی و حرکت شال‌ها پایه‌گذاری کند و قدم به قدم فعالیت‌ها را به سمتی بکشد که به موضوع یادگیری برسد.

## تجربه اول:

به‌شخصه توانسته‌ام این شروع خوب را در دو کارگاه متفاوت به اجرا در بیاورم.

موضوع یادگیری در کارگاه اول که با حضور ده کودک در محدوده سنی نه تا چهارده سال اجرا شد، رسیدن به خلاقیتی در کشف و نگارش واژه‌ها بود؛ کارگاهی برای آموزش داستان‌نویسی. کارگاهی آکنده از موسیقی، رنگ‌ها، شال‌هایی که هماهنگ با موسیقی حرکت می‌کردند و به نقش‌هایی اتفاقی تبدیل و در آخر واژه‌ها از آن میان سر بر می‌آورد.



واژه‌هایی که کودکان می‌نوشتند برایم جذاب بود. به‌طور معمول در اولین جلسه‌ها کودکان به واژه‌های انتزاعی نمی‌رسند و بیشتر واژه‌هایی را می‌نویسند که از تجربه‌های همان روزشان سرچشمه می‌گیرد؛ اما آن‌ها در آن کارگاه برای اولین بار به واژه‌هایی رسیدند که انتزاعی و درهم‌شکننده چارچوب‌های ذهنی‌شان بود. واژه‌هایی مانند رهایی، دیوانگی، شوریدگی، جیغ، آزادی، فرار، آینده و... چیزی که بسیار دوست داشتم این بود که مجبور نبودم، در ادامه کارگاه، واژه خلاقیت را برایشان معنا کنم؛ چون آن‌ها در آن جلسه خلاقیت را زندگی کردند. وقتی از آن‌ها خواستم تا به خلاقانه‌ترین روش ممکن خودشان را برای دوستانشان معرفی کنند، بر خلاف همیشه کسی نپرسید: «خانم، یعنی چطوری؟»



و من فقط تماشا می‌کردم و لبخند می‌زدم. در میان حرکت دستان بچه‌ها، داستانی را دیدم که دایره‌وار می‌چرخیدند. از بچه‌ها پرسیدم: «یعنی حرکت سیارات دایره‌ای است؟» یکی فریاد زد: «نه! بیضی است.» من گفتم: «چه جالب!» و داستانم را همان‌طور تکان

**چیزی که بسیار دوست داشتم این بود که مجبور نبودم، در ادامه کارگاه، واژه خلاقیت را برایشان معنا کنم؛ چون آن‌ها در آن جلسه خلاقیت را زندگی کردند.**

**اما بچه‌ها با شعر مأنوس نبودند و جز شعرهای کتاب فارسی‌شان، سراغی از این جولانگه تفکر نمی‌گرفتند. پویشی به راه انداختم. نامش را «برنامه مشاعر» گذاشتم**

تدریجی هفت‌ماهه درگیر کردم. بچه‌ها یک دفترچه تلفن تهیه و اشعار را جمع کردند. حرف‌های مشخص شده راهنمای راه بودند و جمع‌آوری اشعار تبدیل شده بود به یک فرایند گروهی. گاهی برای یافتن یک بیت شعر که با یک حرف خاص شروع می‌شد، مدرسه به تکاپو می‌افتاد و در نهایت کسی پیشگام بود که جست‌وجو کردن در فضای مجازی را می‌دانست. چهار ماه گذشته بود و تقریباً صد نفر از بچه‌های مدرسه یک دفترچه تلفن جادویی داشتند که آن‌ها را با خودشان همه‌جا

می‌بردند. برای من همین کافی بود؛ مواجهه بچه‌ها با شعرها و واژه‌ها و به چالش کشیدن ذهن‌ها برای فهم معنی. فعالیت را متوقف نکردم. قرار شد در یک فرایند دوماهه بچه‌ها سعی کنند شعرهایی را که نوشته‌اند، حفظ کنند. شرط حفظ کردن هم دوست داشتن آن بیت بود.

از بین صد نفر، بیست نفر تصمیم به ادامه مسیر گرفتند و اتفاق شگفت‌انگیزی که افتاد، به اشتراک‌گذاری دفترچه‌ها بین این بیست نفر بود. در واقع تمام آن صد نفر درگیر بودند؛ اما به‌گونه‌ای متفاوت. در پایان سال، این فعالیت با برگزاری نشست‌های شعرخوانی بین آن بیست نفر، در حالی که کل مدرسه آن‌ها را به تماشا می‌نشست، همراه شد. نکته حائز اهمیت تأثیر خارق‌العاده این برنامه

ویژه بود. در حالی که در این هفت ماه، بچه‌ها درگیر این برنامه بودند، در کلاس‌های کتابخوانی نیز واژه‌های زیبایی روی کاغذها نقش می‌بستند و توصیف داستان‌ها چیزهایی بود که بچه‌ها همیشه دوست داشتند باشد. تمام این برنامه از شناخت یک نیاز شروع و طراحی شد و من آموختم

**تمام این برنامه از شناخت یک نیاز شروع و طراحی شد و من آموختم طراحی آموزشی را شکل بدهند که علاقه‌ها و استعدادها را به میدان بکشاند.**

طراحی آموزشی می‌تواند فرایندی را شکل بدهند که علاقه‌ها و استعدادها را به میدان بکشاند. یکی از بچه‌هایی که در میانه میدان شعر یک‌تاز شد، از نظر سطح دانشی در مدرسه، به عنوان شاگرد ضعیف شناخته می‌شد؛ اما خوب می‌نوشت و در واژه‌های رقصید.

تمام این برنامه، از شناخت یک نیاز شروع و طراحی شد و من آموختم طراحی‌های آموزشی می‌توانند فرایندهایی را شکل بدهند که علاقه‌ها و استعدادها را به میدان بکشاند. □

دادم. طولی نکشید که بقیه نیز با من همراه شدند. حالا گچ‌ها دایره‌وار روی کاغذها که سیاه شده بودند، می‌چرخیدند و گروه‌ها به هم کمک می‌کردند تا این چرخش سفیدرنگ روی کاغذ آن‌ها نمایان شود. اکنون وقت آن بود که بچه‌ها، در افلاک‌نما، درستی فرضیه خود را بیازمایند. دو طراحی با یک شروع؛ شروعی که از نیاز برخاسته و تأثیر خود را به جای گذاشته بود.

**تجربه سوم:**

سال ۱۳۹۶، همان سال اولی که به عنوان مربی کتابخوانی در مجموعه جوادالائمه (ع) مشغول شدم، با این جمله زیاد مواجه می‌شدم: «خانم، من هم می‌خواهم مثل داستان‌ها از کلمات قشنگ استفاده کنم، اما بلد نیستم.» یا «من خیلی دوست دارم قشنگ حرف بزنم.» یا جملاتی شبیه

به این‌ها که نشان‌دهنده محدودیت دایره واژگان بچه‌ها بود. البته چرایی این مسئله مقاله‌ای جداگانه می‌طلبید که اکنون مجال برای آن نیست؛ اما این مسئله واضح است که این یک نیاز بود و این نیاز، پاسخی می‌طلبید. شعر راهی برای روشن کردن این مسیر بود؛ میدان‌گاهی برای رقص واژه‌ها بود. این را می‌دانستم؛ اما بچه‌ها با شعر مأنوس نبودند و جز شعرهای کتاب فارسی‌شان، سراغی از این جولانگه تفکر نمی‌گرفتند. پویشی به راه انداختم. نامش را «برنامه مشاعر» گذاشتم و بچه‌ها را در یک فرایند

از قلب این کارگاه شعری سروده شد که بهار آن را با نگاهی مطمئن می‌خواند. بهار من، بهاری که آهسته سخن می‌گفت و زمانی معتقد بود هرگز نویسنده خوبی نمی‌شود.

«کودکی بودم که می‌خواندم کتاب نقل می‌کردم حکایت‌های ناب می‌نوشتم از دیار عاشقان بر فراز ابرو ماه و آسمان مادرم بالنگ دمپایی خیس می‌کشد فریاد و می‌گوید که هیس چه کنم این گوش من دروازه است پندهای مادرم آوازه است می‌کشم دستی به روی آسمان می‌تکانم نقص‌ها را از جهان می‌دهم فریاد آزادی خویش می‌روم با فایق آذنان به پیش دست در دستان رؤیا می‌دهم همسفر بارود و دریا می‌شوم گفت و گو با دوستان آرامش است حال من همچون بهار آسایش است»

**تجربه دوم:**

کارگاه دوم با موضوعی کاملاً متفاوت و با گروهی ۳۳ نفره از کودکان هشت تا دوازده سال اجرا شد. در اجرای این کارگاه تجربه‌ای که از شرکت در کارگاه هنر داشتم الهام‌بخش بود. موضوع کارگاه آشنایی با کهکشان و نحوه حرکت سیارات به دور خورشید بود. باز هم موسیقی، شال‌ها و نقشی که زغال‌ها روی کاغذ می‌زدند. کاغذها و دست‌ها سیاه بودند و بعد از آن نوبت نقش‌آفرینی گچ‌های سفید بود. از بچه‌ها خواستم دستانشان را مثل چرخش سیارات به دور خورشید حرکت دهند. دست‌ها به حرکت درآمدند